

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره حدیث لا ضرر بود و رسیدیم به این مباحثی را که ما غالباً در این جاها مطرح می کنیم در این کلمات اصحاب متأخر ما در بحث مدلول حدیث لا ضرر آمده است. ما یک مقداری جلوتر مطرح کردیم برای اینکه زمینه ذهنی آماده شود. روی روایات و ابداع احتمالاتی که در اینها هست که بعد در نتیجه نهایی منعکس شود. ما در ذیل این حدیثی که در باب منع بیع فضل ماء بود خب چهار احتمال که بعد منجر به هشت تا احتمال شد مطرح کردیم. البته اینها تقریباً احتمالاتی است که معظمشان یا همه شان ذکر شده است. طبعاً احتمال دیگری که کلاً با کل این احتمالات مخالف باشد این است که اصلاً این احتمال، فرض کنید هشتم نهم دهم هر چه می خواهید حساب فرمایید اصلاً این قال لا ضرر و لا ضرار به عنوان حکمت باشد اصلاً. علت نباشد. و لذا اجمالاً این است که پیغمبر اکرم فرض کنید جعل شفعه فرمودند به خاطر اینکه ضرر و ضرار نباشد و فرمودند که آب زیادی را منع نکنید. این می شود حکمت. به اصطلاح امروزی های ما می شود حکمت و از دایره علیت خارج می شود. طبعاً باز معانی اش عوض می شود و جور دیگری می شود معنا کرد. خلاصه بحثی که در این احتمالات هست همین جا من یک نکته ای را عرض می کنم در این احتمالاتی که وارد شده است چه در کلمات ما و چه در فروعی که در کلمات اهل سنت آمده است اینها مجموعه عواملی را در نظر می گیرند که این مجموعه تأثیر در فهم این احتمالات دارد.

مثلاً اولاً خود ضرر، مناسب با ماده ضرر که بر می گردد به فرد، این مناسب با این است که مثلاً به منزله حکومت باشد. همین جور که مشهور فقهای ما این طور فهمیده اند. فعلاً اصولیین ما این طور فهمیده اند. اما مسئله ضرار، که اضرار به دیگران باشد این بیشتر مناسب با احکام سلطانی است. اینکه جلوی ضرر به دیگران را بگیرد. حالا ما به جای حکومت گفتیم مقام تشریع، مقام اجرا. انصافاً لا ضرر به مقام تشریع بیشتر می خورد. خصوصاً که در قرآن داریم ما جعل علیکم فی الدین من حرج. یعنی احکام مناسب. یعنی در دین حرج نیست. این لا ضرر هم یعنی این. در شریعت مقدسه ضرر نیست. و باز با مقام تشریع مناسب است مثلاً نهی النبی عن الغرر یا عن بیع الغرر. چون غرر یک نوع ضرر است دیگر. غرر که به معنای جهالت باشد به معنای آگاهی انسان باشد عرض کردیم غرر را به معنای جهل تفسیر کرده اند به معنای خطر تفسیر کرده اند به معنای خدعه هم تفسیر کرده اند. مکر و فریب و خدعه. عرض کردیم مرحوم نائینی می گوید که هر سه معنا درست است. داعی نداریم یکی یکی بگیریم. جهل زمینه ساز خدعه است و خدعه هم زمینه ساز خطر است. وقتی من جاهل بودم و چیزی را ندانستم طبیعتاً راه باز می شود که سر من را کلاه بگذارند. خدعه زیر بنایش جهل است.

آنوقت اگر طرف خدعه به کار برد این زیربنای خطر است. مثلاً یک جنسی را که جنسش هزار تومان است روی خدعه به من فروخت ده هزار تومان. خدعه او زیربنایش جهل است. پس ممکن است ما بگوییم غرر تمام اینها را می گیرد. خب یکی از مصادیق ضرر می شود. نهی النبی اینکه به مقام تشریع می خورد. خوب دقت کردید پس یک راه استظهار معنا مناسبت ها و ظاهر آیات دیگر بقیه سنن رسول الله و لذا عرض کردیم مشهور بین علمای ما لا ضرر و لا ضرار را به معنای حکومت گرفته اند و ناظر به تشریع. بعضی از افرادی که روی مبنای شیخ الشریعه هستند هر دو را به معنای حکم سلطانی گرفته اند که سابقاً هم اشاره کردیم. استاد ما آقای سیستانی لا ضرر را به معنای نفی تشریع گرفته اند لا ضرار را حکم اجرایی سلطانی. خب ارتکازات با این مناسب است اما تفکیک بین دو سیاق چطور شود باید توضیح خودشان باشد.

علی ای حال پس یک راهش همین است که ما ارتکازات، مثلاً ما در قرآن که ضرار داریم غالباً بعد از یک حکم است. مثلاً اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم. این خانم های مطلقه را به طلاق رجعی اینها را به اینها مسکن دهید. به حسب توانایی خودتان. یعنی به اصطلاح به اینها حالا گفته شده است مسکن کنایه از مطلق نفقه است. یا گفته شده است که مسکن کنایه از خصوص مسکن است و نفقه نیست. بلافاصله لا تضاروهنّ اینها را در فشار نگذارید ضرر به اینها ندهید. کم نگذارید. یعنی یک مسکن غیر مناسب. یعنی حس می کند انسان که مباحث ضرار در جایی مطرح می شود که یک جعلی شده است در مقام اجرا در مقام تطبیق با مشکل روبه رو نکنیم. مثلاً و الوالدات یرضعن اولادهنّ حولین کاملین. که مادرها دو سال کامل بچه را شیر دهند. و لا تضارّ والده بولده، مادر به بچه ضرر نرساند. دقت می کنید. حکم می آید بعد از اینکه حکم آمد لا تضارّ والده بولدها. اینها نشان می دهد که ضرار بیشتر مناسب با مقام اجرا است. و این حالا من فقط الآن توضیح می دهم یعنی عرض می کنم اختیار مبنا فیما بعد چون ممکن است اصلاً ما مبنای دیگری برای لا ضرر و لا ضرار کنیم که تقریباً از تمام معانی خارج شود.

سؤال: لا تضار قطعی نیست

پاسخ: نه معلوم است. چون تضارّ معلوم و مجهول و بله لا تضارّ اگر باشد صیغه نفی باشد. اما لا تضارّ اگر باشد صیغه نهی است. چون باب مفاعله این طور است دیگر. یفاعل دیگر حروف مضارعه از مضموم است. باب مضارعه و باب تفعیل و باب افعال. این سه باب با حرف مضارعه مضموم در بقیه نه مفتوح است.

کیف ما کان پس بنابراین این یک نکته. یک نکته دیگر که اینجا مهم است و خیلی مسئله چیز دارد مسئله تطبیقات است. آن روی تطبیقات هم خیلی اثرگذار است. اگر ما تطبیقات حدیث را نگاه کنیم لذا عرض کردیم از پیغمبر اکرم نقل شده است قضی بالشفعه بعد آمده است، این در روایت اهل سنت حالا با آن متنش در روایت ما آمده است و قال لا ضرر. این قال لا ضرر این یک نوع تطبیق است. اگر تطبیق در باب شفعه باشد مناسب همان حکومت است. همان طور که مرحوم نائینی فهمیده اند. اگر در باب شفعه باشد. انصافا مناسب همان حکومت است. و در کتب اهل سنت هم هست تصادفا این بحث در شفعه در عده ای از موارد به لا ضرر تمسک کرده است. عین همین بحث. نکته فنی در آن روایت این بود چون روایت عقبه بن خالد غیر از اینکه مشکل سندی داشت هنوز روشن نیست این قال یعنی قال النبی مثلا. اما معلوم نیست که این قال را راوی خودش آورده است آیا؟ مثل فقهای اهل سنت. فقهای اهل سنت لا ضرر را بیاورند. اینجا هم راوی لا ضرر را برداشته باشد و آورده باشد. کار راوی باشد. این همان حرفی است که مرحوم شیخ الشریعه می فرماید.

یا این قال را امام فرموده اند. این همان استظهاری است که مرحوم نائینی، می خواهم سر اختلاف را بگویم که شما اگر بخواهید فکر کنید باید از کجا فکر را پیدا کنید. و انصافا اگر کلام امام باشد فوق العاده به درد بخور است. فوق العاده نه کم. لکن خب مشکل دارد روایت هم به لحاظ سندی مشکل دارد هم واضح نیست. قال یعنی قال رسول الله مثلا. یا قال الامام. یا اگر امام فرموده باشد یعنی قال رسول الله. لکن نمی دانیم آیا راوی مثل فقهای اهل سنت عین این کار را اهل سنت کرده اند اصلا در منع فضل ماء هم اهل سنت لا ضرر را آورده اند. در لا یباع فضل الماء هم باز سنی ها دارند که لقوله لا ضرر و لا ضرار.

س: ببخشید خود لا ضرر و لا ضرار مستقلا از رسول الله نقل شده است؟

پاسخ: پیش ما نه

س: پیش اهل سنت چطور؟

ج: زیاد. اما اعتبار ندارد. تمام مشکل ما داریم هی شما را معطل می کنیم در مقدمات چون در نتیجه گیری می خواهیم راحت باشید

س: مستقلش به تنهایی نیامده است؟

ج: پیش چه کسی؟ پیش شیعه نداریم. فقط در دعائم الاسلام عن علی قال رسول الله داریم. جای دیگر نداریم. در شیعه مثل همین ها

را گفته اند.

س: عرضم این است که اگر این را اثبات کنیم این تطبیق بعد چه فرقی می کند؟

ج: فقط بحث اگر دارد دیگر مشکل ندارد. می فرمایید اگر. اگر که آمد نتیجه هم اگر است. این به درد فقه نمی خورد می گوید شاید. ما هم داریم شاید را خودمان می گوئیم. اگر تطبیق از عقبه باشد خب حرف بدی هم نیست سنی ها هم گفته اند. ارزش برای ما ندارد. توئی. اگر از امام باشد می شود تلقی. اشکال کار این است. الآن نسخه برای ما روشن نیست. اینها از کتاب مرحوم محمد بن حسین بن ابی الخطاب نقل کرده اند این نسخه الآن حالا فرض کنید کتاب محمد بن حسین مقابلتان بود شما هم گیر می کردید ما هم الآن گیر کردیم. اگر قال مال عقبه باشد مرحوم شیخ لاشریعه می گوید که مال عقبه است. احتمالش هست انصافا. البته اصل اولی در اصحاب ما کلمات صحابه را نمی آورند. اصل اولی این است. اصل اولی این است که کلمات غیر معصوم را نیاورند. استظهار غیر معصوم را نیاورند. اصل اولی این است که مال امام باشد. لکن بهر حال چون در ذیل حدیث شفعه دیگر نیامده است. در فقه آمده است فقه اهل سنت. یک مقدار هم در فقه ما که متأثر شدیم به آنها مثل مبسوط. اما در فقه روایی روایات ما نیامده است. خب ما احادیث دیگر هم در شفعه داریم هیچ جایش لا ضرر نیامده است. در ذیل این آمده است که قضی رسول الله در اهل سنت هم که این قضی رسول الله باز در ذیلش لا ضرر ندارد. این دقت می فرمایید چه می خواهم بگویم. لذا این شبهه می آید که عقبه این مطلب را از جبر فقهی گرفته است. عقبه می گوید قضی رسول الله بالشفعه زیربنایش لا ضرر است. یکی از سنن پیغمبر هست لا ضرر این زیربنای جعل شفعه بوده است.

س: اگر بگوئیم امام با توجه به جبر فقهی می فرماید چطور؟

ج: می گویم در حد اگر خوب است. استظهار باید شود. شاید، اگر، لیت، لعل، اینها اثبات نمی کند.

س: همان اصل اولی که فرمودید

ج: آهان همان اصل سیاقی است. یک اصل سیاقی است. خب نائینی هم تمسک می کند. اصل اولی اینکه کلام مال امام باشد. راست است این مطلب درست است.

س: دیگر وجهی ندارد به قول مرحوم شیخ الشریعه

ج: می دانم اما بهر حال آن وقت باید برگردیم در ابواب دیگر. مثلا در شفعه هیچ جای دیگر ندارد لا ضرر جز همین جا. با اینکه روایت شفعه هم داریم. دقت کردید؟ اگر تطبیق لا ضرر بود جای دیگر هم لا ضرر می فرمود. مثل اینکه فقهای اهل سنت چند بار در شفعه لا ضرر را به کار می برند.

س: حاج آقا لازم نیست که یک حکمی در همه روایات بیاید

ج: می دانم می خواهم بگویم مقربات و مبعادات. مضافا که حکومت یک مشکل دیگر دارد که بعد.

الآن می خواهم راه را خدمتان عرض کنم که راه چیست راه مقدمات ورود. نکته دیگری که اینجا هست که تأثیرگذار در فهم مطلب است همان است که مرحوم نائینی، مرحوم نائینی روی سیاق خیلی استظهار می کنند. یعنی یک کلام یک نکته یک دفعه از یک شخص عادی مثل ضرب المثل عرفی لا ضرر و لا ضرار. نه نافع باش نه مضر باشد. نه ضرر بده نه ضرر بکن. نه زیان نه زیان باری به قول ما. این ممکن است یک ضرب المثل عرفی باشد. اما نائینی می گوید که این کلام وقتی از شارع صادر شد، خوب دقت کنید مشکل کار وقتی از شارع صادر شد قاعدتا وقتی گفت لا ضرر در شریعت من قانونش این طور است دیگر. لذا این مؤید حکومت می شود. نکته را دقت فرمودید؟ پس یک قرینه سیاقی را اقامه می کنند. آن قرینه سیاقی این است که آن وقت مشکل این استظهار نائینی در مقابل آن آقایان که مخالفند، آن مشکل این است که پیغمبر غیر از شأن تشریع یک شأن تطبیق و اجرا هم داشت. مثلا در قصه سمره واضح است شأن تطبیق است. آنجا شأن تشریع نیست. دو نفر بینشان اختلاف است سر درخت خرما. حضرت فرمود بکند بندازش پیش خودش و قال انک رجل مضار و لا ضرر و لا ضرار. اینجا شأن اجرا است. تصادفا در روایات ما تنها روایتی که سندش کاملا معتبر است همین است. این هم در اجرا است و در تشریع نیست. روایت شفعه در تشریع است سندش معتبر نیست. ملتفت می شوید؟ این نکات فنی. حرفی را که مرحوم نائینی می زند کی درست است؟ شما می گوید ما وثوق داریم که لا ضرر از پیغمبر صادر شده است. چون خود نائینی هم مبنایش وثوق است. قائل به حجیت خبر ثقه تعبدا نیست. ما وثوق داریم این کلام از رسول الله صادر شده است. اگر این کلام از رسول الله صادر شده باشد عادتاً چون مشرع است بر می گردد به تشریع می شود حکومت. لکن عرض کردم مشکلی که ما داریم در روایات شیعه عرض کردیم در روایات سنی ها یک متنی است مال ابی سعید خدری که حاکم گفته است صحیح است خب آن هم اشکال دارند آقایان دیگر اشکال کرده اند. هیچ متنی که حکم به صحت شده باشد ندارند. اما در روایات شیعه آن که ما حکم به صحت کردیم قصه سمره است. خوب دقت کنید. قصه سمره هم مقام اجرا است واضح است مقام تشریع نیست. دو نفر سر درخت خرما اختلاف دارند می گوید اجازه بگیر می گوید نمی خواهم بگیرم ملک خودم است. پیغمبر می فرماید که این کار را بکن انک رجل مضار و لا ضرر و لا ضرار. پس این هم یک مشکلی که دارد این است یعنی راه استظهار را می خواهم خدمتان، پس در حقیقت نائینی قدس الله سره یا استاد البته مرحوم استاد قائل به حجیت خبر ثقه است لکن این چون اسانید فراوان دارد قبول می کنند. و الا طبق این مبنای آقای خویی باید به ایشان گفت شما چون مبنایتان حجیت خبر ثقه است اگر بنا باشد خبر ثقه را قبول کنیم خصوص این متن را باید قبول کنیم. در شیعه فقط همین متن صحیح

است. هیچ کدامش صحیح نیست. و این متن هم در قصه اجرا البته آقای خویی قائل به مقام حکومت هستند مثل مرحوم نائینی. روشن شد؟ می خواهم آن اصرار قصه را که وقتی می خواهیم جمع بندی کنیم چطور در جمع بندی باید نتیجه گیری کنیم. یک وقتی می گوید شما که من فقط روایت صحیح را قبول دارم معتبر. روایت معتبر هم همین است که قصه اجرایی است. اصلاً ما لا ضرر را نداریم. آن که در لا ضرر داریم همان قصه اجرایی است. عرض کردیم دقیقاً همین چیزی بود که در قرن اول در مدینه بود. دو قصه اجرایی از عمر نقل کرده اند. عده ای شان هم قصه اجرایی را از امام باقر نقل کرده اند. البته در نقل اهل سنت از امام باقر لا ضرر نیست. فقط هست که انک رجل مضار. اما لا ضرر در آن نیست. در قصه عمر هم لا ضرر نیست. اما معلوم است به لا ضرر تمسک کرده است. در قصه عمر هم لا ضرر نیامده است اما معلوم است که به لا ضرر تمسک کرده است. می خواهم جو محیط قصه را بگویم.

آن وقت اگر شما گفتید ما در فقه شیعه دنبال حدیث، لذا این در مبنای آقای خویی اشکال وارد می شود. شاید توجه نفرموده اند. ایشان می گوید که بله متون فراوان سنی و شیعه بله متون فراوان هست اما شما چون مبنایان حجیت خبر ثقه است تعبداً، آن که تعبداً به آن داریم فقط خبر سمره است. آن سندش معتبر است پیش شیعه و پیش اهل سنت ایشان اعتماد نمی کند مگر اینکه بگوییم من از وثوق پیدا کردم که آن بحث دیگری است. ایشان می گوید که بله ولو که خبرش این است اما وثوق پیدا کردم که این کلمه از رسول الله صادر شده است. و الا انصافش این است که روی مبنای خود ایشان خالی از اشکال نیست.

پس یک نکته دیگر قصه تا اینجا نکات را عرض کردیم یکی این دلالت سیاقی است که مرحوم نائینی اصرار می کنند و این دلالت سیاقیه یک مشکل دیگر هم دارد. چون رسول الله فقط شأن تشریع ندارد. شأن حکومت هم دارد شأن احکام سلطانی هم دارد. شأن قضاوت هم دارد شأن تلقی وحی عن الله هم دارد. عده ای از شئونی است که برای رسول الله هست. آیا مناسب نیست که ما لا ضرر به همه بزنیم یا به خصوص مقام تشریع بزنیم. خوب دقت می کنید یا به خصوص مقام اجرا بزنیم. این را من الآن گفتم که کمی ذهنتان آماده شود چون مطرح نشده است که ببینیم بعد می توانیم این کار را بکنیم که اصلاً لا ضرر را به همه حتی وحی، پیغمبر آنچه که خداوند وحی فرموده است بر مبنای ضرر و ضرار نیست. کل شریعت بر مبنای ضرر و ضرار دقت می کنید ما جعل علیکم فی الدین من حرج. دین بر اساس حرج نیست. اصلاً وحی الهی هم بر اساس ضرر نیست.

نه مقام تشریع چون پیغمبر مقام وحی دارد مقام تشریع دائم دارد مقام تشریع موقت دارد که اصطلاحاً به آن می گوئیم احکام حکومتی حکم ولایی. مقام احکام سلطانی هم دارد که حکم را در مقام تطبیق ملاحظه کند. مقام قضاوت هم دارد. یعنی مقام نبوت و امامت با تمام

شئونش را ایشان دارد. حالا این لا ضرر را شما به کدام مقام می زنید؟ یک عده به تشریع زده اند که پیغمبر اکرم آمده است و گفته است که این لا ضرر تمام احکام شریعت در، یک عده در مقام اجرا زده اند. یک عده هم ممکن است به احکام حکومتی بزنند. لکن اگر ما باشیم با دلالت سیاقی، دلالت سیاقی شاید این افراد را اثبات نکند. اثبات یک نوع تعمیم کند. من ریشه های این تفکر را هم خدمتان عرض کردم که چطور معانی مختلف را از این در می آید.

س: آیات قرآن ناظر به مقام تشریع هستند یا اجرا

ج: آیات قرآن ناظر به مقام اولاً وحی الهی است لکن چون این هایی که در آن آمده است همه اش ماده اضرار است اشاره به این است که در مقام اجرا شما مواظب باشید این حکم ناقص اجرا نشود. نه اینکه پیغمبر حمل بر اجرا کند. خود شما اسکنوه من حیث سکنتم باز و لا تضاروهن به اینها ضرر نرسانید و تضیقوا علیهن. برای اینکه بر اینکه ضیق بیاورید. ضرر هم به معنای کمبود است. کم نگذارید برای اینکه مسکن. الوالدات یرضعن اولادهن و لا تضارنکم نگذارد. لا تضارنکم نگذارد. می خورد به مقام اجرا لکن نه به عنوان رسول الله به عنوان خود مکلفین.

س: باز هم حکم حکومتی در می آید؟

ج: بله حکم حکومتی از آن در می آید.

زمینه اضرار عادتاً زمینه حکومتی است. لکن خود ضرر انشاء الله خواهد آمد غیر از حرج است. حرج به معنای ضیق است. این خلاصه اش را بگویم. ضرر به معنای نقص است. کم گذاشتید می شود ضرر. ضیق پیدا کرد انسان ناراحتی مثلاً یک طریقی است مخوف است می گویند در آن حکم است. ادم با ناراحتی به اضطراب رد می شود. این اضطراب می گویند حرج. پس حرج آن خاف علی نفسه الرمد که در روایت دارد. آن حالت ضیق است. اما به کلمه ضرر نقص است. کم. و لا تضار والدته، مادر کم نگذارد. لا تضارنکم نگذارد برای فرزندش. از این حقی که از این حکمی که خداوند برای او گذاشته است که گفته است باید ارضاع کند برای دو سال. این راجع به این مطلب.

س: استاد اینکه فرمودید که اگر حکم سلطانی یک چیز عقلایی است

ج: ایشان نگفته است حکم سلطانی. ما تفسیر کردیم.

س: منظور اینکه اگر سلطانی باشد یک چیز عقلایی است دیگر نیازی به بیان پیامبر نبود شاید از این باب در نظر بگیریم شاید منظورشان

این بوده است که علی القاعده باید سخن پیامبر را به مقام تشریع بزنیم

ج: می گوید که ثابت نیست. قبول دارد که مقام تشریع است.

س: نه حالا خودمان کاری به سخن ابن حزم نداریم

ج: خب مشکل ما این است اگر دنبال سند معتبر هستیم در سند معتبر ما فقط مقام اجرا است. عرض کردم مگر اینکه شما من همه راه ها را دارم می گویم که شما اگر خواستید فکر کنید باید حسابتان را بکنید. مگر اینکه شما بگویید که نه ما وثوق داریم به صدور این کلمه عن رسول الله. و الا اگر ما باشیم و فکر کنیم این در خصوص مقام اجرا است.

س: حاج آقا همان که حضرت فرمودند که یک قاعده کلی داریم که اصلا در شریعت ضرر نیست و این هم از مصادیق همین قاعده

است

ج: ببینید دو تصور است اشتباه نشود چون آقایان ما یکی گرفته اند. یک تصویر اینگونه است من هی اینها را می گویم برای اینکه آشنا شویم برای بعد. یکی اینکه بگوید اصلا شریعت بر مبنای ضرر نیست و ضرر نیست. اصولا شریعت احکامش در تمام مراحلش چه آن چه در عبادات است معاملات است دیات است حدود است حقوق است در تمام اینها بر این مبنا است که کسی ضرر نکند کسی به دیگری ضرر نرساند. کسی به دیگری ضرر نرساند. این یک معنا است یک معنای دیگر می گویم تمام احکامی که در شریعت آمده است تا به ضرر رسید برداشته می شود. این حکومت است. این دو را با هم دیگر فرق بگذاریم. شریعت کلا بر اساس ضرر نیست. به این معنا که شریعت کلا به نحوی شده است که ضرر و اضرار را از نواحی مختلف در جامعه بر می دارد. نه اینکه فقط نیست بر می دارد. که اصلا احکام جوری است که در آن ضرر نیست.

از این معنا حکومت در نمی آید. یک معنا این است که لا ضرر یعنی هر حکمی که به حد ضرر رسید تمام احکام، آ اطلاکش برداشته می شود. اینجا کاری به اطلاق ندارد شریعت به عنوان یک مجموع بر اساس ضرر نیست. بلکه اصولا شریعت به نحوی جعل شده است که هیچ نحوه ضرری لازم نیاید.

س: خب اگر همین احتمال دارد ولی در عمل که ببینیم مثلا یک وضویی روزه ای چیزی ضرر شد،

ج: آن دیگر ناظر به ضرر نیست. آن باید از دلیل دیگر پیدایش کرد. حکومت که مرحوم نائینی می گوید لذا ما این احتمال را می دهیم که ناظر به مقام تشریع باشد به آن معنای اول نه دوم. چون از طرف دیگر هم در فقه اهل سنت هم در فقه ما اصلاً معلوم نیست که اینها تمام اطلاعات را به لا ضرر بردارند. مشکل مرحوم شیخ الشریعه همین است. ما در جای دیگر در روایات نداریم که تمام اطلاعات را به لا ضرر بردارد. بلکه اگر ضرر بین بین بود ممکن است بگوییم. حالا یک مثال برای شما می زنم. شما یک کتاب که قیمتش هزار تومان بود طرف به شما فروخت ده هزار تومان. خیار غبن دارید دیگر. مغبون شدید. حالا فرض این است که طرف مقابل آمد ۹۰۰۰ تومان به شما برگرداند. آیا باز هم شما خیار دارید؟ در صورت اول ضرر بین است خب واضح است ۱۰۰۰ تومان را به ده هزار تومان بفروشد. اینها می گویند که نه همین که شما معامله را واقع کردید روی ده هزار تومان این معامله ضرری است در این معامله خیار هست. خیار غبن هم ثابت نیست ما روایت در خیار غبن اصلاً نداریم با همین لا ضرر درستش کرده اند. اطلاق اوفوا بالعقود را به لا ضرر برداشته اند. آیا این به لا ضرر برداشته می شود تا تمام مراتب مثل همین مثال. تصور کردید؟ آمد به شما ۹۰۰۰ تومان داد شما می گوید نه من می خواهم اصلاً معامله را به هم بزنم. بگویند که نه شما حق ندارید که به هم بزنید معامله لازم است. من که ۹۰۰۰ تومان دادم لازم است. سؤال این است حق خیار شما محفوظ است یا خیر. این مشکلاتی که لا ضرر دارد این است. لذا شیخ الشریعه می گوید که ما فقط حرمت در می آوریم. ما بخواهیم تمام احکام را تقیید بزنیم خلاف ظاهر است. ظواهر روایت مساعد این مطلب نیست. این در فقه اهل سنت هم همه شان قائل نیستند. مثل اینکه اهل سنت هم قائل نیست. خب ابن حزم هم مشککش همین است. یعنی ابن حزم از لا ضرری که تعبد است حکومت فهمیده است. از آن طرف نمی آید در فقه ملزم شود. اینها مشکل علمی دارد من یواش یواش در بحث های آینده که می آید عرض می کنم. اینها مشکل علمی دارد. مثلاً قال لا یمنع فضل ماء قال لا ضرر. خب اگر لا ضرر باشد دیگر منع فضل ندارد این احکامش عوض می شود. اصلاً فقه عوض می شود. در یک جاهایی می تواند منع کند در یک جاهایی نمی تواند. دقت کردید؟ اگر رفت روی لا ضرر اینها می گویند اگر شما رفتید روی لا ضرر فقه عوض می شود اصلاً چیز دیگری می شود. لذا یک طرحی را ما گفتیم که آنها ندارند. آن طرحی را که ما داریم برگردد به نفی تشریع. نفی تشریع یعنی ضرر در تشریع نیست لکن جملتان حکومتا. این معنا را از الآن گفتم که آشنا شوید. اصلاً شارع می گوید چطور گفت ما جعل علیکم حرج را هم همین طور ما در لا حرج هم همین حرف را زدیم. و لذا هم مشهور شده است لا ضرر و لا حرج. ما لا حرج که نداریم لا ضرر داریم. ما در حرج ما جعل علیکم فی الدین. البته قرائتاً الآن علمای ما که می خوانم ما جعل علیکم فی الدین من حرج. به صیغه معلوم است به صیغه مجهول هم می شود قرائت غلطی است که می خوانند عده ای همین گاهی در رادیو تلوزیون می خوانند خب این صیغه غلطی است در قرائت بزرگان هم می خوانند.

انما الکلام آیا مفاد ما جعل علیکم هر حکمی که به حرج رسید برداشته می شود خب اینها با مشکل رو به رو هستند یا نه مفادش این است که مجموع شریعت حرجی نیست. چون گفت ما جعل علیکم فی الدین. مجموعه دین حرجی نیست. این غیر از حکومت است. این غیر از آ» مفاد است. حالا در لا ضرر هم همین را می گوئیم. مجموعه دین بنا نیست بر ضرر باشد.

س: فایده بیانش چیست؟

ج: فایده بیانش فایده بیان حکومت ندارد راست است به درد نائینی نمی خورد. درست است قبول است. این همان اشکالی است که آقای شیخ الشریعه دارد. آقای شیخ الشریعه وقتی می خواهد بگوید که نهی است می خواهد بندازدش از این کار دیگر. می گوید نمی سازد با بقیه فقه نمی سازد. یعنی در حقیقت لا ضرر با فقه اهل سنت ساخته است نه با فقه ما. اینها مشکلی که دارد این است. مجموعه دین حرجی نیست مجموعه دین ضرری نیست. ما جعلی علیکم را خداوند در قرآن فرمودند لا ضرر را اصلا بعضی از علمای ما یعنی از لغوین گفته اند ضرری یعنی حرج. لا ضرر را به معنای حرج گرفته اند. خیلی هم خلاف ظاهر است.

س: یعنی قضیه محمله اصلا ایه خواسته است بیان کند؟

ج: نه اصول شریعت. اصول شریعت بر حرج نیست. عرض کردیم این ها یک نسبتی دارند اگر آن مقداری که تکلیف است به اندازه تمام نیرو است این اصلا گاهی از آن تعبیر به اطاقه می شود گاهی تعبیر به غیر مقدور می شود. مثلا شما توانایی امساک از طعام به مقدار سی ساعت دارید بعد می افتید دیگر تمام می شود. به شما بگوید که سی ساعت امساک کنید. این می شود غیر مقدور. اما به شما بگوید که ۲۷ ساعت امساک کنید می شود حرج. نزدیک غیر مقدور را می گویند حرج. اگر کل توانایی شما برای امساک سی ساعت است. ۲۷ ساعت دیگر بیحال می شوید. نمی افتید اما بیحال می شوید. بگوید بیست و هفت ساعت امساک کنید این می شود حرج. اما اگر به شما گفت هشت ساعت امساک کنید. هشت ساعت در سی ساعت به این می گویند سعه. لا یکلف الله نفسا الا سعه. این تعبیر در قرآن آمده است. قرآن می خواهد بگوید احکام الهی بر مبنای سعه هستند. غیر مقدور که عقلا قبیح است. حرجی هم نیستند. پس سه مرحله دارد. یکی ثقه، یکی حرج، یکی غیر مقدور. آن غیر مقدور که عقلایی است درستش نیست. به طرف بگوید سی ساعت امساک کن بعد بیفت و بمیر. این که اصلا عقلایی نیست این که از حد عقلا خارج است. قرآن می گوید حرجی هم نیست نه غیر مقدور. حرج نزدیک غیر مقدور. این را می گویند ضیق. چرا؟ چون دیگر نزدیک است بیحال شده است دیگر. قرآن می فرماید که تکالیف الهی بر مبنای سعه است. ان الله تفضل علیکم. حالا می آید در بحث خمس در همین بحث لا ضرر که بعضی ها می گویند که خمس ضرری است. اصلا در روایت دارد

.....
ان الله تفضل عليك بالخمس. و الخمس كثير. چرا؟ چون شاید خداوند متعال می دانست شارع مقدس بعد یک نظام کمونیستی می آید. در نظام کمونیستی می گوید شما باید کار کنید هر قدر کار کردید به اندازه غذا خوردن مال تو بقیه مال دولت. خمس را نمی گیرد همه را می گیرد. همه زائده از معونه را می گیرد. شما به اندازه معونه ات حق داری استفاده کنی بقیه اش مال نظام اجتماعی است. همه را باید به اجتماع بدهی. این تو نبودی تو به اندازه ای که زنده بودی تولید کار کردی به اندازه کارت به تو داده می شود بقیه می رود در حساب دولت و جامعه. باید جامعه تقویت شود.

ان الله تفضل عليك بالخمس، خداوند به جای اینکه همه را بگیرد یک پنجم را فعلا گرفته است و الا نظامی خواهد آمد که همه را می گیرد. هیچ کدام را برای شما نمی گذارد. این مطلب را هم یک توضیحی خدمتان عرض کردم اینها بیشتر در مثلا در این مباحث آقایان که مطرح کردم در ذیل حدیث اینقدر شرح نداده اند بیشتر گذاشته اند در مرحله استظهار. ما دیدیم بهتر همین است که همین جا به شما بگوییم در مرحله استظهار دیگر برای ما راحت تر شود. هی تدریجا داریم ابداع معانی می کنیم که بعد هم خودتان فکر کنید هم راحت تر شود.
س: حرج طبق آن ایه شریفه

ج: یعنی آنها برایشان مشکل نیست نیایند چون توانایی ندارند. ناراحت می شوند.

س: این اختصاص ایجاد نمی کند؟

ج: نه

س: از نفی حرج به دست نمی آید که اگر ما در استنباط احکام به یک جایی

ج: این در نمی آید که هر حکمی که آمد مثلا او فوا بالعقود حالا وفای به عقد برای من سخت است خیلی مشکل است. خب این برداشته می شود. این نمی شود التزام به این کرد. مثلا اقيموا الصلاه. وضو بگیریم نماز بر من سخت است معروف است که اهل سنت نماز صبح می گویند که الصلاه خیر من النوم، وقتی مؤذنان گوش می کنی واقعا به اذان نمی خورد. می گویند مؤذنی خواب آلود بود گفت النوم خیر من الصلاه. یکی هم بین خواب و بیداری بود گفت صدق حرف درست همین است. النوم خیر من الصلاه. خب این برای این آقا حرجی است در حال خواب حرجی است. پس بگویند نماز صبح نخواند به قول آن شوخی النوم خیر من الصلاه.

س: این آیه معلوم نشد که ما جعل عليكم في الدين من حرج می خواهد چه بگویند؟ می خواهد بگوید که قسمتی از دین

ج: نه می خواهد بگوید که بنای دین بر حرج نیست. چون مردم خیال می کنند دین برای انسان ضیق می آورد. شما جهاد می بینید خمس می بینید زکاه اینها تمام سعه است. خمس هم سعه است زکات هم سعه است جهاد اینها همه سعه است. یعنی توانایی شما فوق اینها است. سعه به این معنا است. احکام الهی بر اساس حرج نیست که شما را بیاندازد در مرحله اخیر. خیلی هم معنای روشنی است. ما یک مورد دیگر هم داریم که من فقط همین مورد را می خوانم بعد یواش یواش از بحث سند و متن و اینها خارج می شویم می رویم در بحث دلالت یک مورد دیگر داریم که حدیث لا ضرر و لا ضرار ظاهرا مستقلا آمده است و آن منحصر در کتاب شیخ صدوق است. این هم بخوانیم که روشن شود. چون گفتم الان نیست مرحوم شیخ صدوق در کتاب من لا یحضر در جلد چهار میراث اهل الملل را متعرض شده است. در اینجا دارد لقوله ص مع قوله لا ضرر و لا اضرار فی الاسلام. این را ایشان نقل کرده است و عده ای گفته اند که چون صدوق نقل کرده است آن هم در کتاب فقیه این صحیح است مخصوصا که گفته اند گفته است قوله نگفته ما روی عنهم. به صیغه جزم آورده است. چون به صیغه جزم آورده است این معتبر است. عرض کردیم این یک بحثی است که مدتی است در یعنی در روایت صدوق آمده است دارند عده ای شان شاید دویست و سیصد سالی باشد یا بیشتر که اگر گفت قال الصادق این حجت است. اگر گفت روی عن الصادق حجت نیست. بین قال و روی فرق بگذاریم. به تعبیر آقایان به صیغه جزم یا به غیر صیغه جزم. یعنی با قال حجت باشد عرض کردم خدمتان که اگر ما باشیم و عبارت مقدمه صدوق و جمیع ما فیه حجه بین، چه به صورت قال باشد چه به صورت روی باشد فرق نمی کند. عبارت مقدمه همه را می گیرد.

بله چند مورد در کتاب فقیه خودش استنا کرده است. آنها را نمی گیرد قطعا. چون بعضی ها گفته اند این عبارت مقدمه قبول نیست چون در فقیه جاهایی را استنا کرده است خودش تصریح کرده است للمتکلم ان یلحق بکلامه ما شاء ما لم یفرق من کلامه. گفت اولش هم صحیح بعد گفت صحیح نیست. این خب جای بحث ندارد. یکی دو مورد هست گفته ما رواه السکونی و لا افتی به. افتی به چیز دیگری. یک جا هست که رواه محمد بن یعقوب کلینی ایشان می گوید و رواه محمد بن یعقوب می گوید و لا افتی. آن هم صرّش این است که آن حدیث مرحوم کلینی معارض داشته است و معارضش هم از صفار است که قمی است و این مرحوم صفاریک توقیعاتی داشته است به حضرت هادی حالا حافظه من گاهی به هم می خورد حضرت عسکری است توقیعاتی داشته است به ابی محمد داشته اند به امام عسکری و صدوق قائل به اخذ احدث شده است. این مبنای صدوق است. لذا روایت کلینی را هم رد نکرده است گفته است که این از امام صادق است این از امام عسکری است خب این اول است. اخذ به احدث که یکی از مبانی است در ترجیح. پس اینها البته ما این دو مورد را که آقایان گفته اند و یک مورد هم ما اضافه کردیم. چند مورد فرض کنید در همین طلاق و اینها آخرش من باب نوادر الطلاق. به نظر

من آنها هم اشکال دارد. پس آن چیزی که در مقدمه آمده است تم ام روایت کتاب را می گیرد مگر یک، خودش رد کرده باشد تصریح کرده است به ردش دو آن جایی که تعبیر به نوادر کرده است. ظاهرا آنجا را هم نمی گیرد. معلوم نیست از اینکه جدا کرده است به عنوان نوادر، آنجا هم نمی گیرد. بقیه را می گیرد شاید به صیغه روی باشد قال باشد اینکه بگوییم این ضعیف است آن صحیح است این فرقی ندارد. گفته شده است عده ای از علمای ما گفته اند و من توضیحش را سابقا هم عرض کردم. این اصلا اشتباه است اصل مطلب گفت کارپاکان را قیاس از خود نگیر، در نوشتن گرچه باشد شیر شیر. مشککش آن من توضیحات کافی را عرض کردیم حالا این مقداری که ما می گویم آقای خویی نوشته اند به صیغه، خواندیم عبارت آقای خویی را اجمالا بعد هم برگشته اند که نه هر دو حجت نیست. هر دو مرسل است چه قال الصادق بگیریم چه روی عن الصادق. شاید برای خود ایشان حجت بوده است. برای ما نه. ما توضیح ریشه ای دادیم دقت فرمایید اصولا من توضیح دادم تا آن جایی که من بررسی کردم از قدمای اصحاب تا قرن هشتم ما کسی که صراحتا قائل به حجیت تبعدی خبر باشد نداریم. اهل سنت بوده اند چرا از قرن سوم حجیت خبر صحیح. یا حالا صحیح لغیره یا حسن لغیره الی آخر. حسن هم با شواهدش. این داشته ایم چرا. و مراد از حجیت تبعدی یعنی شارع به ما گفته باشد هر حدیثی که دارای این شرط و این صفت است و این عنوان است این حجت است. این می شود حجیت تبعدی. عرض کردیم اهل سنت معروفشان حجیت تبعدی خبر عدل است. معروفشان. با همان قیدی که گفتیم. تعریف صحیح را یاد بگیریم چون گاهی اوقات با علمای اهل سنت مباحثه می شود آنها به ما حمله می کنند که شما اصطلاح ما راست هم می گویند اصطلاحشان غیر از این است که شما دارید. تعبیر حدیث صحیح پیش اهل سنت ما یرویه العدل الضابط عن مثله الی آخر الاسنا من غیر شروز و لا عله. این دو تا قید را دارد ها. شاز نباشد منفرد نباشد شاز نباشد و معلول هم نباشد. علت یعنی مریض. یک مرضی در سنت یا متنش وجود نداشته باشد به فارسی اگر بخواهیم بگوییم. اما در میان شیعه از زمان علامه که تعریف صحیح آمد ما یرویه العدل الامامی. روشن شد؟ عن مثله الی آخر الاسناد. این دو را با هم دیگر انشاء الله خلط نکنیم. ما یرویه العدل الامامی عن مثله الی آخر الاسناد. این صحیح پیش ما است. یعنی علمای ما که صحیح گرفته اند آن دو قید شروز و علت هم ندارد ها. اشتباه نشود. ما یرویه العدل الامامی عن مثله الی آخر الاسناد.

این مبنای کسانی که حجیت خبر عدل. کسانی که قائل به حجیت خبر عدلند معتقدند خدا دستور داده است. ان جاءکم فاسق بنباء. ابتداء خدا جعل حجیت کرد. چون وثوق و اطمینان پیدا شود مگر علم به خلاف پیدا شود. و الا باید کلام آنها حجت باشد. عده ای از علما مثل مرحوم آقای خویی قائل به حجیت تبعدی هستند به لحاظ وثاقت. ما یرویه الثقة عن مثله. نه عدل ضابط نه عدل امامی. می خواهد عدل باشد یا نباشد. راستگو است دروغ نمی گوید. متعرض عن کذب است. ما یرویه الثقة عن مثله البته آقای خویی در اینجا مثل

اهل سنت یا شیعه ها نیستند. می گویند عقلا این را حجت می دانند شارع امضا کرده است. فرقی روشن شد؟ آن یکی می گویند که شارع ابتدائاً جعل حجیت کرده است ایشان می گویند که نه عقلا این را حجت می دانند شارع امضا کرده است. این مبنای دوم در حجیت تعبیدی روشن شد؟ سه تا مبنا شد صحیح پیش اهل سنت صحیح پیش ما معتبر این اواخر هم مرحوم استاد معتبر می دانند معتبر پیش ایشان. این چهار قسم نمی کنند معتبر و غیر معتبر.

اینها هم همه حجیت تعبیدی است. من نمی خواهم همه اقوال را بگویم. یک قول دیگر هم بگویم که چهار قول داشته باشیم در حجیت تعبیدی. قول چهارم قول اخباری ها. کل خبری وجود فی احد الكتب المشهوره فهو حجه. اعتبار به کتب مشهوره است. این هم مبنای اخباری ها. این چهار مبنا همه می گویند ما به این می گوئیم حجیت تعبیدی. تمام اینها. مبانی دیگری هست حجیت عقلایی. یعنی وثوق به قول آقایان نه ثقه و وثوق به خبر. شواهد، قرائن، شواهد به خبر. این شواهد هم مختلف است. بعضی ها شواهد تاریخی است بعضی ها شواهد با کتاب است قرآن مجید است بعضی شواهد با سنت رسول الله است، بعضی شواهد اجماع اصحاب است، تلقی اصحاب است، ببینید آن وثاقت و عدالت و امامی بودن و همه را شواهد قرار می دهد. این رأی دیگر آن را معیار قرار نمی دهد شاهد قرار می دهد. انشاء الله روشن شد؟ ما عرض کردیم تا جایی که بنده معتقدم و دیده ام در قدمای اصحاب تا زمان علامه ما مطلقاً قائل به حجیت تعبیدی نداریم. این دیگر ادعای بنده است.

س: شیخ طوسی هم ندارد

ج: شیخ طوسی هم ندارد. شیخ طوسی خواسته است که مطرح کند اما دقیقاً نیست واضح نیست. روشن شد مطلب؟ پس اگر این طور باشد مرحوم شیخ صدوق در این ردیف است. یعنی مرحوم شیخ صدوق اصلاً حجیت تعبیدی ندارد. یک بحثی است اهل سنت چون آنها حجیت تعبیدی دارند اشتباه نشود در بخاری هست قال رسول الله غیر از اسنادش. مرسل هم دارد و در بخاری دارد پیروی عن رسول الله. این را اهل سنت گفته اند بین پیروی و قال فرق است. اهل سنت در بخاری گفته اند فرق است بین اینکه بگوید قال رسول الله یا پیروی عن رسول الله. یا درست هم هست چرا چون بخاری قائل به حجیت تعبیدی است. آن دنبال سند است. اما شیخ صدوق دنبال حجیت تعبیدی نیست. این ریشه ای برای شما مشکل را حل کرده است. پس فرق بین قال الصادق روی عن الصادق در مبنای صدوق نمی کند چرا؟ چون صدوق نظرش این است که ما قرائن داریم که این کلام مال امام صادق است. حالا چرا اینجا گفته است قال و یک جا گفته است روی؟ شاید نظرش این باشد که آن جایی که قال خیلی واضح بوده است در قم، همه قمی ها قبول داشتند روی یک عده قبول داشتند یک عده

نداشتند. گفت من قبول دارم فوقش این است. دقت کردید نکته فنی چیست؟ پس شما فرق، من حلش را چون آقایان نوشته اند حتی آقای سیستانی هم که استاد ما در این رشته هستند نوشته اند حل قصه را نکرده اند. من برای شما حل قصه را کردم.

اصل این مطلب مال اهل سنت بوده است. و درباره بخاری بوده است و حرف آنها هم درست است. چرا؟ چون بخاری قائل به حجیت تعبیدی است. پس اگر گفت قال الصادق یعنی این پیش من حجت است. اگر گفت قال النبی یعنی پیش من حجت است. یروی عن رسول الله ینها گیر دارند. روشن شد؟ اما ما نه صدوق اصلا در علمای خودمان حجیت تعبیدی نداریم. تا زمان علامه. علامه اولین کسی است که حجیت تعبیدی گفت. یک کمی از وقت خارج شدم چون می خواستم اصلا حل کنم. چون آقای خویی هم دارد و آقای سیستانی هم دارد و دیگران هم آورده اند که قال و روی عن الصادق فرق می کند. اصلا معلوم شد که این بحث بحث روشنی نیست. این بحث روی مبنای اهل سنت، هستند در بخاری هم هست اگر نگاه بفرمایید، آن جایی که قال النبی می گوید می گویند حتما پیششان حجت است. چون ایشان مبنای حجیت تعبیدی دارد. بخاری مبنایش کل ما یرویه العدل الضابط عن مثله الی آخر الاسناد من غیر شذوذ و لا عله. این مبنا دارد. پس اگر گفت قال رسول الله این یعنی روی مبنای من حجت است. اگر گفت یروی عن رسول الله یعنی گیر دارم. این معقول است در کلام بخاری درست هم هست معقول است. اما اصحاب ما اصلا همچنین مبنایی نداریم. یکی هم صدوق. مخصوصا صدوق روی مشایخ نظر دارد. آن چرا فرق گذاشت؟ احتمال دارد نکته فرقی این باشد این هم من گفتم نه اینکه از کسی گرفتیم نه کسی هم گفته است. شاید آن جایی که می گوید قال الصادق شاید حدیث در قم در جو قم در محیط قم آن زمان قوی بوده است. وقتی گفته است روی عن الصادق یعنی من قبول دارم ولو بعضی از مشایخ قبول ندارند. مثلا. من قبول دارم. من این را قبول دارم ما حدیث دیده ایم از ایشان نقل شده است بعد دیدیم در کتب اهل زیدیه است اصلا. در کتب ما اصلا نیامده است. می گوید این در حدیث زیدیه آمده است من برایم وثوق پیدا می شود. شواهدی که من دارم به آن مرتبه ای که حجه بینی و بین الله. لذا احتمال می دهیم که شاید صدوق تعبیر در عبارتش هم تفنن نباشد. اشتباه نشود. نکته دارد. لکن نکته هایش الآن برای ما چون دور است هزار و صد سال بیشتر است تقریبا هزار و پنجاه سال با ایشان فاصله داریم. فاصله زمانی با وفات ایشان پس شاید نکته اصلی اش در حقیقت این باشد. نکته اصلی اش در تلقی به قبول، عدم تلقی، مصدر معتبر مشهور، و لکن من حیث المجموع قبول دارد. یعنی آن عبارتی که در دیباجه گفته است در مقدمه آن حاکم است. طبق آن روایت جمیع روایات کتاب حجه بین و بین الله.

.....

لکن یکیش قمی های دیگر مخصوصا ابن ولید استاد ایشان قبول داشته است و یکیش هم می گوید که نه من برای خودم وثوق پیدا شده است. حالا می خواهد استاد ما قبول نکرده است خب نکرده باشد من وثوق دارم به این روایت. این مطلب هم برای شما حل ریشه ای کردیم که دیگر این بحث تکرار نشود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين